

جهنم در کردستان عراق و افغانستان

نوشته دکتر سید محمدعلی سجادیه

حوادث تلخ غرب و شرق ایران، کشور عزیز ما را در همسایگی دو جهنم وحشتناک قرار داده است. در غرب ایران سرزمین جنجالی عراق و صدام حادثه آفرینش قرار دارد. این دولت هشت سال تمام به ایران یورش آورد، مردم عزیز ما را هدف تیر خصومت قرار داد، صدها هزار کشته و زخمی و میلیاردها دلار خسارت بر جای نهاد و بالاخره صلحی پیش آمد که اگر بپردازم آرزوی آن را داشتند برایش جشن هم نگرفتند.

هنگام اعلام صلح و آتش‌بس سکوت سرد و تلخی بر تهران حکمفرما بود؛ قدری دلخوش بودیم که بالاخره جنگ را نباختیم. ضمناً پس از حمله آمریکا به عراق و حوادث بعدی تاحدی هم احساس پیروزی کردیم. اما داستان این بار عراق تنها از جانب صدام و تسازیگری او سرچشمه نمی‌گیرد بلکه جنبه تأسف‌بارتری دارد. این جنبه، ناسازگاری برادران کرد ما، بویژه جناح طالبانی و بارزانی با یکدیگرست که پس از ماهها تبلیغات بر علیه یکدیگر و کشت و کشتار بی‌رحمانه و ناشایست، به وضع فاجعه‌آمیزی ختم شد. مسعود بارزانی دست به دامن صدام گردید، همان صدام که حلبچه خونین و ویرانه‌های دهات کردستان یاد او را نداعی می‌کنند. صدام هم به یاری بارزانی آمد و اساس حکومت خودگردانی که به کمک آمریکا و نیروهای چند ملیتی برپا شد، و هر روز دستخوش جنجال و نزاع بود مانند کاخی پوشالی فرو ریخت. این بار ساختمانی سینمایی بر فراز آن کاخ پوشالی پی‌ریزی شد عین هیکل دایناسورها و یا گودزیلا که از بیرون، و در فیلم هیولایی جلوه می‌کنند ولی از داخل و از رویرو معلوم می‌شود که دکوری بیش نیست. شوربختانه دولت بارزانی که به کمک صدام حسین پایهریزی شده همان داستان را دارد.

در این اواخر برای نگارنده سفری به شهر مهاباد دسبت داد؛ ملاحظه شد که بسیاری از نویسندگان و بزرگان کرد که با بارزانی‌ها آشنایی دارند از این پیروزی سرشار هستند. آنها گمان می‌برند که دولت خودگردان کرد دوامی پیدا کرده و یکپارچه شده است. به یکی از دنیا دیده‌ترین آنها عرض شد که این داستان سر دراز دارد، خصوصتهای قومی با این ترفندها عوض

نمی‌شود. نزاع قدیمی بهدینان (بادینان) و سورانی‌ها با دخالت صدام تمام شدنی نیست، فقط کینه‌توزیها بیشتر می‌شود. از سوی دیگر مسعود بارزانی شخصیت کوچکی نبوده، او که خود را در نقش فرمان نجات‌بخش و صلاح‌الدین جدید کردستان می‌بیند نمی‌تواند تا ابد داغ همکاری با صدام (حلبچه‌کش) را از چهره پاک کند. البته سیاست رمز و راز خود را دارد، بارزانی و بادینان یا بهدینان پیرو او برای خود هدفی دارند و این هدف را مقدس‌ترین آرمان کرد می‌شمرند؛ با اینحال آیا می‌شود با کمک کسانی کردستان عراقی را به سوی آزادی و فرهنگ سوق داد که قبلاً دشمنی‌های مکرر خود را با آبادانی، فرهنگ و بشریت نشان داده‌اند؟

کردستان عراق و ترکیه بظاهر آرام و در درون آسین حوادث هستند. تعداد زیادی از ایالات جنوبی ترکیه در حالت حکومت نظامی یا مشابه آن بسر می‌برند. بگیر و ببند و حبس و اعدام ادامه دارد. حزب



دکتر سید محمدعلی سجادیه

(پ ک ک) که گفته می‌شود جوهر کمونیستی دارد به گونه نیروئی مطرح و عظیم در صحنه خاورمیانه خودنمایی می‌کند. نیروهای ترکیه برای نابود کردن این نیرو دست به ترفندی زده‌اند، از جمله یورش به شمال عراق- طرح‌ریزی برای ایجاد ناحیه امن در شمال کردستان عراق- حمله به ایران و کشتار مردم بومی ما.

بالتبع قومی و ملّتی را نمی‌شود برای همیشه با سر نیزه و تانک و هواپیما کشتار کرد. ترکیه در واقع یک راه دارد و آن اینکه از حکومت ترک متعصب به حکومتی منطقی و متناسب با شمار اقوام ساکن خود بدل شود.

حمله به مناطق کرد زبان کشورهای دیگر در واقع تندبادی است که آتش را خاموش نمی‌کند بلکه آن را

مشعل ترمی سازد. داستان کرد و ترک با داستان فارس و کرد که برادران همخون و با زبان نزدیک به هم هستند خیلی فرق می‌کند، خصوصاً اگر معلوم شود که از نظر نژادی و فرهنگی پیوستگی‌های زیادی هم دارند.

البته این جهنم فقط ویژه عراق نیست، در ترکیه هم ادامه دارد. دنباله لهیب آتش سوزنده آن در جمهوری آذربایجان میان ارمنیان و مردم آذربایجان آنسوی مرز محسوس است.

کردهای لاچین که ظاهراً به فرقه ایزدی و بقولی شیطان‌پرست تعلق دارند موقعیت را مناسب دیده و برای بدست آوردن نوعی استقلال یا خودمختاری، بنا دست هم دق دل خالی کردن دسنت در دست آرامه، آن هم دولت ارمنستان و دانشکده‌ها شده‌اند، مشابه کاری که بارزانی با صدام کرد. نباید فراموش کنیم که دانشکده‌ها در رویای تسخیر شهرهای غرب ترکیه و حتی مناطقی از ایران بوده‌اند، حالا چطور استقلال یا خودگردانی لاچین را با مسئولیت خود تحمل کنند؛ معلوم نیست، لاچینی که هرگز جزء خاک ارمنستان نبوده است. می‌بینیم کردها همسنگان زبانی و تاریخی و نژادی ما هستند اما در ترکیه، عراق و ارمنستان مسأله دارند؛ ما هم از مسائل آنها بی‌خبر هستیم و قضاوت‌های شکمی می‌کنیم؛ در واقع برادری را کمتر به یاد آورده‌ایم.

افغانستان: عجایب تاریخ!

اما در شرق ایران جهنم سوزان‌تر و شعله‌ورتر است. اگر در عراق و به ویژه کردستان آن توپها و تفنگها گاهی می‌غرند، افغانستان به حمامی پر از خون بدل شده است و تانک و موشک‌انداز و هواپیما همواره می‌غرند، نبرد رویاروی فارس و پشتون، جبهه گیری ازبکها و بیم و نگرانی سایر اقوام (از جمله ترکمنها، براهوئیها و نورستانیها) ادامه دارد. پیروزی کوتاه مدت یا دراز مدت طالبان هیچ مسأله‌ای را حل نمی‌کند، تا زمانی که طالبان در مسند قدرت هستند عناصر فارس- تاجیک (شامل هزاره‌ها و قزلباشهای اسکان یافته) راضی نمی‌شوند. طبع ایلاتی و متعصب عده زیادی از پشتونها جنگ را اجتناب‌ناپذیر کرده است. شیعه‌ها وحشت کشتار دسته جمعی را حس می‌کنند. استعیلیان افغانستان و رهبر آنها منصور نادری اتخاذ موضع محکمی نکرده‌اند با این حال

شمار یک میلیون پیرو به آنها اجازه می‌دهد هر زمان که بخواهند مسأله ایجاد کنند. طالبان که به شیعه دوازده امامی و اسمعیلیه به چشم ملحد و کافر می‌نگرد حالاها در افغانستان مسأله دارد.

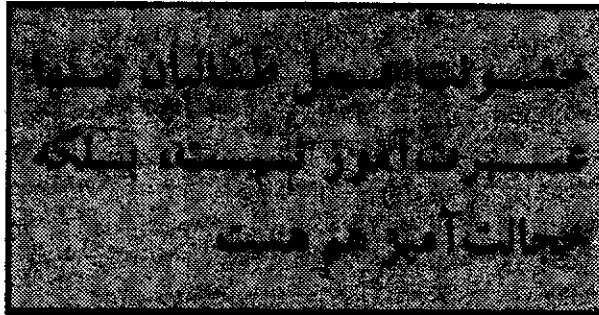
خشونت عمل طالبان در برابر مخالفین و از جمله ژنرال دکتر نجیب و همراهان وی تنها عبرت‌آمیز نیست بلکه خجالت‌آمیز هم هست. بستن دکتر نجیب و همراهانش به ماشین و گرداندن آنها روی

زمین کابل و کشتن آنها با آن وضع انسان را به یاد قبایل جنگلهای دور دست می‌اندازد.

بی‌گمان تسلط طالبان بر بخش وسیع و یا تمام افغانستان پدیده خوش‌ایند ایران نیست، زیرا آمدن طالبان به معنی بستن مدارس دخترانه-محدود شدن زنهار در خانه و مدارس و کارخانه‌افزون شدن اعدام و توهین به مردم-کشتار دسته جمعی مخالفان، به علاوه دشمنی با زبان فارسی و ادبیات آن نیز می‌باشد.

اروپائیان توری کامپیوتری ساخته‌اند که تا یک قرن دیگر نان بخورند! از ظواهر استنباط می‌شود که دعوا بین انگلیس و امریکا این پدر و پسر معروف است، هر دو کارخانه اسلحه‌سازی و آلات ناربه دارند، هر دو می‌خواهند توپ و تانک و هواپیمایشان بی‌مصرف نماند، کارگزارانشان بیکار نشوند، سازمانهای جاسوسی‌شان فوق‌العاده مأموریت داشته باشند و به خورد و خوراک و عیاشی عادت نمایند. بالاخره هر دوره به جیمز باند احتیاج دارد، پس باید در جاهانی آشوب باشد، جنگ قومی خاموش نشود، تنور داغ و مشتعل بماند و نان یک قرن خانواده تأمین شود. حالا از مضامین رادیوهای بی‌بی‌سی و آمریکا بیشتر می‌شود فهمید که هر کدام چه جبهه‌ای برای خود گرفته‌اند. از همه مضحکتر جبهه آمریکا بود که به ایران حمله می‌کرد از نظر مسأله حقوق زنان و آزادی بیان اما سخنگوی او از طالبان مخالف حقوق زن و آزادی بیان بگونه‌ای تجلیل می‌کرد که انگار مرحوم گاری کوپر در ماجرای نیمروز زنده شده و ششلول بسته است. رادیوی آمریکابه گونه‌ای سوذیانه از چریکهای مسلمان طالبان یاد و تجلیل می‌کرد که انسان فکر می‌کرد کابل پر از ابو جهل و ابولهب بوده و هم امروز مسلمانان واقعی برای بنیاد کردن اسلام راستین محمدی وارد شهر شده‌اند، حالا چرا بدتر از ابولهب از این مسلمانان حمایت می‌کند و بشکن می‌زند؟ از عجایب تاریخ است.

ادامه تسلط طالبان بر کابل یعنی ایجاد یک فاجعه دراز مدت، یعنی کشت و کشتار بین اقوام مختلف، یعنی عناد بین پیروان مذاهب مختلف و کشتار پیروان عقاید و مذاهبی که براساس بارورهای طالبان



نمی‌اندیشند، یعنی نابود شدن ادبیات شیوای دری و نابود شدن یا پزمرده شدن کسانی که می‌توانند عنصری و انوری و خواجه عبدالله انصاری و نظایر آنها باشند، و یعنی ویران شدن کامل اقتصاد افغانستان... و در بدری مجاهدینی که پوزه شوروی جهانخوار را به خاک مالیدند و از همه بدتر جنگ و دندان نشان دادن خانم بی‌نظیر بوتو که واقعا در اینگونه کارها بی‌نظیر از آب درآمد. هیچ آدمیزاد روشنفکر یا تاریک فکری نمی‌توانست در خواب هم ببیند که آن بانوی متعهد و



حجاب مورد تأیید طالبان که خانم بی‌نظیر بوتو آنها را مورد حمایت و تأیید قرار داده است.

نخست‌وزیر جمهوری اسلامی پاکستان با آن قیافه سینمایی پرده‌دار داستانی شود که در آن زنهار چشمانشان هم‌زیر چادر برود و هر دایر سرعامه‌اعصابی بگذارند و ریشهای بلند هزار و یکشبی جنورشان را جلوه دهد و بالاخره دبیرستانها و دبستانهای دخترانه بسته شود تا بعضی بگویند نقش زنان محترم آنهم از نوع صدر اعظمی و سیاستهایشان را در آزادی هیم جنسانشان فهمیدیم. داستانی است پر از آب چشم.

و امسا بازگشتن سیل آوارگان و پناهندگان به ایران... فعال شدن باندهای فروش هروئین و تریاک که ظاهرا از این چریکهای خیلی مسلمان ولی مورد علاقه آمریکا خلالت طلبیده و پروانه کار گرفته‌اند!

درست توجه کنیم یک طرف در همسایگی کشور ما کردکشی و کردستیزی ادامه دارد، گروهی از کردان حکومتی را در دست گرفته‌اند که غدارترین دشمن آنها به

آنها هدیه کرده و گروهی دیگر آواره کوهها و دشتها به فکر انتقام هستند، اما گاهی می‌اندیشند که چرا حالا همان کار را نکنیم. آقا صدام هم که منظرست بهانه‌ای پیدا کند نسل کردان را کاهش دهد چاههای آب را کور کند، بالاخره صاحب خروس جنگی آنقدر که دوست دارد بسر و صورت مردم ببرد بفکر مرغباری و جوجه کردن نیست! در افغانستان تنور جنگ قومی داغ و مشتعل است و حتی اگر رسانی و یاران او فرار کنند استعفا بدهند و بروند این داستان همیشگی پایان نمی‌یابد. حالا روسها هم که سرشان بی‌کلاه مانده یاد دوران امپراتوری افتاده‌اند، دهانشان آب افتاده و دور لب خود را می‌لیسند!

البته فراوش می‌شود که در مناطق آسیایی روسیه آنقدر فقر و عقب‌ماندگی هست که افغانهای فراری فکر کنند یک قرن عقب آمده به زیارت نیاکان خود می‌روند. به هر گونه روسها حالا منتظر رسیدن قطعه نان و گوشتی از این خوزان یغما هستند حالا اسمش افغانستان فقیر باشد باز هم غنیمت است مگر زمان کمونیستها برای چه به اینجا آمده بودند؟ چقدر به مردم افغانستان کمک کردند؟ ایران در بین دو بلکه چند کانون بحران با (احتساب نبرد قره‌باغ و لاجین-ماجرای فلسطین و زورگونی اسرائیلیان-ماجرای کشمیر و سلطه طلبی هندوهای افراطی... ماجرای تاجیکستان و تسویه حساب دو گروه بزرگ) مظلوم و تنها مانده و هر آن گروهی آواره کرد یا افغانی به این سامان پنهاننده می‌شوند. ایران خود مشکلات اقتصادی عظیم دارد، هوایش آلوده‌تر از هوای پر دود و دم بعضی کارخانه‌هاست و دقیقه به دقیقه هم آلوده‌تر می‌شود!

صدام کم بود حالا طالبان و بعضی شیوخ اطراف خلیج فارس و ژنرالهای ترکیه و بعضی جاه‌طلبان جمهوری آذربایجان برای ما شاخ و شانه می‌کشند و دندان تیز می‌کنند.

راستی آیا باید اجازه داد که این کانون روز به روز گسترده‌تر شود یا اینکه باید برای خاموش کردن آتش جنگ به تلاشی کارساز اقدام کرد؟